

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم
بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

اشعار لاهوتی قطعه ها و منظومه ها
فرستنده : جاوید
۲۵ دسمبر ۲۰۱۸

مردستان

۱

قرنها پیشتر از این دوران
مردمانش ولی زنان بودند
هر یکیشان که گفت وگو می راند
مثلاً این چنین: زن بهرام
دور از آن ده، به دامن یک کوه
سبز و پُر جلوه کاجها در آن
پیش هر سرو بود از مرمر
هر یکش یادگار شوی زنی
خردک اما ز فرط سبزه و گل
رسم آن ده بُد اینکه هر ساله
خوردنی های خوب می پختند
کیسه ها پُر نموده از آجیل
ناخنان را چو گل نموده خضاب
جامه پوشیده پرنیان و حریر
وسمه بر ابروان کشیده به ناز
سوی جنگل، ترانه خوان، خرسند
هریک از آن زنان غالیه موی
می نشست او به پیش آن پیکر
از همه کار های خانه و ده
در دلها به پیش شو می کرد
بود یک ده به نام مردستان
در همه سن همه جوان بودند
دیگری را به نام شو می خواند
زن بیژن، زن ظفر، زن سام
جنگلی بود پُر صفا و شکوه
سروها همچو قامت جانان
یا ز پولاد و سنگ یک پیکر
گرد آن رُسته پر صفا چمنی
جای الهام و خوانش بلبل
همه زنهار به موسم لاله
نُقل می ساختند و شربت قند
مرغ بریان نهاده در زنبیل
بر سر و روی خود فشانده گلاب
گیسوان تاب داده چون زنجیر
بادف و چنگ و نای و بربط و ساز
کودکان را گرفته می رفتند
بوسه می زد به روی هیکل شوی
همچنانی که با خود شوهر
خواهر و دختر و پسر، که و مه
گو که با زنده گفت وگو می کرد

چون ز خوبی و مهربانی او یاد می کرد و قدردانی او
ناله ها می کشید از دل زار اشک می ریخت همچو ابر بهار
لیک وقتی که از نکونامیش یاد می کرد و خوش سرانجامیش
وز چنان عشق بی نظیر و بلند که نژاد وطن به وی دارند
اشک چشمش تمام می خشکید روی او سرخ گشته می خندید
زنده دایمی است اینسان جفت کودکان را شرف بود - می گفت
گفتنی ها چو می شدند تمام شاد با کودکان خود تا شام
خورده نوشیده نغمه ها می خواند از پدر قصه بر پسر می راند

ادامه دارد